

## مترجم و مسؤولیت‌هایش

### گریگوری راباسا ترجمه انوشه حمزه‌ای

هر گاه سخن از ترجمه و مترجم به میان می‌آوریم، پیش از هر چیز باید معلوم کنیم چه کسی صلاحیت دارد ترجمه کند. از خلال این بحث معلوم می‌شود چه کسی صلاحیت ندارد ترجمه کند. ترجمه همیشه ملازم با نویسندگی بوده و نمونه‌های بسیاری این گفته را تأیید می‌کند، از جمله خولیو گرتزار که ترجمه اسپانیایی رسایی از اشعار ادگار آلن پو به دست داده و بسیاری دیگر از شاعران معاصر آمریکایی که در کار ترجمه نیز دست دارند. پس مترجم باید پیش از هر چیز نویسنده بوده و از شتم و انگیزه نویسندگی برخوردار باشد. بعلاوه مترجم باید به زبانی که برخی کوتاه‌فکران آن را "زبان هدف" می‌نامند - اصطلاحی که آدم را بی‌اختیار به یاد کشتن و رقابت می‌اندازد - کاملاً مسلط باشد. مطلوب آن است که مترجم دانشی عام و وسیع داشته باشد تا دانشی محدود و تخصصی، زیرا درک متون متفاوتی که مترجم ترجمه می‌کند به دانشی وسیعتر از دانش محدود و تخصصی محقق نیاز دارد. مهمتر از همه آنکه مترجم باید گوش شنوا و حساس داشته باشد تا بتواند گنجینه‌ای از لغات، اصطلاحات و عبارات زبان را ذخیره کند.

ترجمه همچون نویسندگی هنر است، نه فن. با توجه به این واقعیت بگذارید قبل از اینکه مسؤولیت‌های مترجم و نویسنده را با یکدیگر مقایسه کنیم، ببینیم نویسنده چه مسؤولیت‌هایی دارد. اگر چه از نویسنده انتظار می‌رود خواننده را راضی کند، ای بسا، به او چیزی بیاموزد، در نهایت نویسنده در قبال خویش مسؤول است. این موضوع در مورد مترجم تنها آنجا که پای مهارتش در ترجمه در میان است، صدق می‌کند. بسیاری از مسؤولیت‌های فرعی نویسنده از قبیل مسؤولیت او در قبال کشور، مذهب یا مرام سیاسی‌اش شامل حال مترجم نمی‌شود. مترجم نویسنده است، اما نویسنده‌ای که دستش کاملاً باز نیست.

پس مترجم در مقام نویسنده اسیر محدودیت‌های بسیار است. از بسیاری جهات مترجم را می‌توان به شاعران دوره نئوکلاسیسم تشبیه کرد. در آن دوران آن‌قدر اصول پذیرفته شده در هنر وجود داشت که هنر شاعران محدود به کاربرد دقیق و زیبایی زبان شده بود. تشبیه دقیق‌تر، تشبیه مترجم به نقاشانی است که از روی تابلوهای مشهور کپی تهیه می‌کنند. آنها برای این کار بوم و تابلوی اصلی را به بخش‌های مختلف تقسیم کرده و هر بخش را با شماره مشخص می‌کنند و نیز برای ساختن رنگ مطلوب، رنگها را طبق دستورالعملی معین با یکدیگر ترکیب می‌کنند. با وجود این که این نوع کار اساساً تقلیدی است با این حال می‌توان در مورد کپی‌های مختلف یک اثر داوری کرد. بی‌تردید برخی نسبت به برخی دیگر به اصل شبیه‌ترند. یعنی برخی از نقاشان نسبت به برخی دیگر درک بهتری از رنگ و ترکیب داشته‌اند. مترجم نیز مانند این قبیل کپی‌کاران مسؤولیت محدودی دارد. مهارت او در نحوه استفاده او از کلمات سنجیده می‌شود. در واقع ترجمه کار محدودی است.

البته مترجم در مقایسه با کپی‌کار مسؤولیت‌های بیشتری دارد، اما او نیز همچون کپی‌کار به اصل پای‌بند است و

باید هم این طور باشد. مترجم همچون نویسنده باید خواننده را راضی کند اما برای این کار آزادی نویسنده را ندارد. نحوه انتخاب کلمه، اغلب تعیین‌کننده خوبی یا بدی اثر نویسنده است. این مطلب در مورد مترجم نیز صدق می‌کند اما برای مترجم امکان انتخاب کلمه محدودتر است. کار مترجم آن است که معنی متن را به دقت درک کند. برای این کار باید معانی دقیق کلمات را در هر دو زبان بداند و نیز باید درک درستی از تفاوت‌های معنایی میان آنها داشته باشد. مترجم بخصوص باید بداند در چه مواردی کلمات، معادلی در زبان دیگر ندارند. او باید کلمات مترادف را در دو زبان خوب بشناسد. این دانش ممکن است او را تنها در ارائه یک ترجمه تحت‌اللفظی قابل قبول، نه یک ترجمه ادیبانه و ماندگار، یاری دهد. گام مهم بعدی مترجم، تبدیل این ترجمه تحت‌اللفظی به یک ترجمه ادیبانه است.

اینجاست که اولین و شاید حادث‌ترین تراحم میان مسؤولیتهای مترجم به وجود می‌آید و پای بندی مترجم به یک مسؤولیت به قیمت بی‌اعتنایی به مسؤولیتی دیگر او را هدف سرزنش و انتقاد قرار می‌دهد. مترجم مدام وسوسه می‌شود که چیزهایی به ترجمه بیفزاید یا از آن بکاهد تا به ترجمه صورتی بهتر بدهد. اگر در این کار موفق بشود، توانسته یکی از مسؤولیتهای خویش را که ارائه ترجمه‌ای زیبا و خواندنی در زبان مادریش است انجام دهد در حالی که مسؤولیت دیگر خویش را که حفظ امانت است و از مسؤولیت اولی کم اهمیت‌تر نیست زیر پا گذاشته است. مترجم باید به معنی دقیق کلمه نویسنده باشد. در غیر این صورت ترجمه او نوعی دگرگویی (paraphrase) متن اصلی است و دگرگویی آن طور که من تجربه کرده‌ام خاصیت پنهان‌سازی دارد و در ترجمه لحن متن اصلی را از خواننده پنهان می‌کند.

ولی آیا دقت در ترجمه بدان معنی است که جزئیات باریکتر از موی متن اصلی را به ترجمه انتقال دهیم؟ غالباً محققان و منتقدان ادبی هستند که از مترجم به سبب بی‌اعتنایی به جزئیات انتقاد می‌کنند؛ حرف آنان وقتی خریدار بیشتری دارد که مترجم را به انحراف از متن اصلی متهم می‌کنند. گاهی این انحراف خواسته ویراستار یا ناشر است، چرا که اینان معمولاً به علت نداشتن آشنایی کافی با زبان اصلی متن را نخوانده‌اند و لذا ناگزیرند به نظر افرادی ثالث یا خوانندگان استاد کنند. (در اینجا لازم است لحظه‌ای از بحث خروج کنیم و توجه شما را به این موجود بسیار محترم یعنی خواننده جلب کنم، موجودی که نظرش در انتخاب کتاب برای ترجمه اهمیت بسیار دارد. من خود در این مورد تجارب بسیار دارم. بارها پیش آمده که به‌رغم توصیه من، ناشر کتابی را چاپ نکرده یا بر عکس کتابی را که من تأیید نکرده‌ام ناشر به چاپ سپرده) باز گردیم به دو راهی دشواری که مترجم هنگام ترجمه بخشی از متن که سبک و زبان بدی دارد، با آن روبرو می‌شود. وضعیت دشواری است. مترجم هر راهی را که برگزیند از انتقاد در امان نیست. اگر با بهبود سبک از متن اصلی انحراف پیدا کند، مورد انتقاد شدید ادیبان ملاتقطی قرار خواهد گرفت که ترجمه را کلمه به کلمه با اصل مقابله می‌کنند؛ بر عکس اگر به اصل وفادار بماند ناشر و منتقدان بر او خرده خواهند گرفت که در ترجمه بخشی از کار دقت لازم را به کار نبرده است.

این جریان برای من و سایر همکارانم بسیار پیش آمده. مرا متهم کرده‌اند که بخشی از کار میگل آنخل آستوریاس را به انگلیسی بد ترجمه کرده‌ام. در واقع هنگام ترجمه آن بخش از کتاب آنچه بیش از همه مایه دردسر من شد نوشتن جملاتی به انگلیسی بد بود که به بهترین وجه معادل جملاتی از متن اصلی باشد که به اسپانیایی بد نوشته شده بود. مترجم باید خیلی پوست‌کلفت باشد. او در وضعی بینابین قرار دارد و جایگاهش آن قدر مستحکم نیست که بتواند همچون شوالیه در نبردی که در مجلات نقد کتاب در جریان است شرکت کرده و از خود دفاع کند. به او هنوز به چشم ملازم شوالیه می‌نگرند.

حال به دنیای مخالفان مترجم برویم (نمی‌گویم دشمنان مبادا که متهم به بیماری پارانویا شوم). درست است

که مترجم ناگزیر است گاه در برابر مخالفت‌های خیرخواهانه ویراستار یا ناشر بایستد، اما آنها هم برای خود ضوابط و ملاک‌هایی دارند. آنها هم می‌خواهند کتابی که منتشر می‌کند به فروش رود و هم آن‌قدر نادان نیستند که متوجه نباشند باید در کار خویش ذوق زیباشناختی نشان بدهند. در واقع آنها هنر و تجارت را ماهرانه به هم می‌آمیزند، در حالی که ما دانشگاهیان وقتی پای پول به میان می‌آید مثل کارگران سخن می‌گوییم و وقتی از هنر صحبت می‌شود، خود را هوادار سینه‌چاک هنر نشان می‌دهیم. خوب، این هم دو کلمه برای دلخوش کردن ناشر و ویراستار، حالا حمله‌مان را از سر می‌گیریم.

در آمریکای لاتین مشکلی که مترجمان آثار ادبی با ویرایشگران و در نتیجه با منتقدان دارند این است که در آنجا ترجمه‌ها را بی‌آنکه بدرستی ویرایش کنند به چاپ می‌رسانند. اگر آثار توماس وولف توسط مترجمی قدرتمند همچون ماکسول پرکینز ترجمه نشده بود کسی رغبت نمی‌کرد، آثار او را بخواند. این مطلب باز به موضوع مترجم و مسؤولیت‌هایش باز می‌گردد. کسانی که ترجمه را می‌خوانند باید بتوانند به درستی متن اطمینان کنند، دانشجویان ادبیات باید احساس کنند که دارند اثر خود نویسنده را می‌خوانند. تنها نویسنده اصلی حق دارد در مورد هر نوع تغییر در اثرش تصمیم بگیرد. این مورد هنگامی که زمانی از خوان کوییتی سولو را ترجمه می‌کردم برایم پیش آمد. خود نویسنده بود که تصمیم گرفت مواردی را حذف یا جابجا کند و بعد من با نگرانی منتظر بودم تا منتقدان جزءنگر به جرم آزادی عملی که به خود داده بودم بر من بتازند. البته در این مورد بخصوص کتاب هیچ‌گاه اقبالی را که در خور آن بود به دست نیاورد. مترجم هرگز نباید بخشی از کتابی را که ترجمه می‌کند به دلخواه تغییر دهد مگر آنکه نویسنده کتاب خود چنین جوازی به او داده باشد. مترجم ناگزیر است بار سنگین شماتی را که در مقالات انتقادی بر او تحمیل می‌شود به دوش بکشد. به هر صورت مترجم باید مسؤولیت هر نوع تغییر را بپذیرد و خود را برای پاسخ دادن به اشکالات منتقدان آماده کند.

گفتیم که دو دسته منتقد وجود دارند: منتقدان جزءنگر و کل‌نگر. منتقد جزءنگر معمولاً فردی دانشگاهی یا فردی متخصص در زبان متن اصلی است که معمولاً دلمشغولیش یافتن اشتباهات لفظی یا بحث بر سر نکات مورد اختلاف است. می‌توان به جرأت گفت که این دسته از منتقدان کتاب را به‌عنوان یک کتاب نمی‌خوانند بلکه به آن به چشم ماده‌ای برای تحقیق می‌نگرند. منتقدان دسته دوم آشنایی کمتری با زبان متن اصلی دارند اما دست کم کتاب را به‌عنوان کتاب می‌خوانند. اینان بر خلاف دسته اول مته به خشخاش نمی‌گذارند و در غالب موارد ترجمه را چنان می‌خوانند که گویی متنی است که مستقیماً به زبان مادری مترجم نوشته شده و حتی گاه زیبایی آن را هم تمجید می‌کنند. بعضی از منتقدان حتی اسم مترجم را در عنوان نمی‌آورند. زمانی که دیدم مجله‌نایم در نقدی که بر ترجمه صد سال تنهایی گارسیا مارکز نوشته نام مرا به‌عنوان مترجم ذکر کرده است به خود بالیدم که توانسته‌ام سنت حذف نام مترجمان و بی‌اعتنایی به آنان را در هم بشکنم، هر چند که مجلات نقد دوباره به همان سنت خدعه‌آمیز قدیمی بازگشته‌اند. این دسته دوم منتقدان ممکن است از مترجم زبردست و غیرمتعهدی از قماش مک فرسون که خوب اما بی‌دغدغه‌امانتداری می‌نویسد فریب بخورند.

مسؤولیت مترجم در قبال منتقد و اهل ادب تنها در چارچوب وظیفه‌ای است که بر گردن اوست. او باید تلاش کند که ترجمه‌ای امین، زیبا و منسجم ارائه دهد؛ او باید به متن اصلی وفادار بماند حتی اگر وفاداری او مایه ملال خواننده شود. او باید همه جزئیات را ترجمه کند، مثل وقتی که گالدوس وارد کلیسای سارا گوسا می‌شود و جزئی‌ترین ریزه کاریهای معماری را شرح می‌دهد و یا باید ابتکار زبانی به خرج دهد، مثل وقتی که البویرا اثری از خولیو گرتزار چکش به شست خود می‌زند و ناله و نفرینش بلند می‌شود. مورد اول را به کمک یک کتاب لغت می‌توان بسهولت ترجمه کرد اما ترجمه مورد دوم تجربه خود مترجم را می‌طلبد و اگر او هرگز با میخ و چکش کار

نکرده باشد باید حتماً گوشی شنوا و پذیرا داشته باشد. بدترین خطای مترجم خطایی نیست که از بد خواندن یک کلمه ناشی شده باشد، بلکه آن است که جمله‌ای در دهان فردی بگذارد که غیرطبیعی است. این مسؤولیت مترجم در قبال خویش است. منتقد نیز در قبال مترجم مسؤولیهایی دارد. او در ارزیابی خویش از ترجمه نباید انتظار داشته باشد مترجم سبک متن اصلی را در ترجمه بهبود ببخشد و یا در آنجا که مترجم همچون نویسنده به خود آزادی‌هایی داده، بی‌جهت آشفته بشود و نیز نباید تصور بکند اثری که در واقع متعلق به قرن بیست و یکم است همچون اثری قرن نوزدهمی جلوه کند.

از آنچه گفته شد در می‌یابیم که مسؤولیهایی مترجم جنبه‌های گوناگون دارد. مهمتر از همه آن که او باید افراد متفاوتی را راضی کند: نویسنده را (که معمولاً سهل‌تر از همه است)، ویراستار را (که سخت مایه دردسراست)، منتقد را (که پدر در می‌آورد) و خواننده را (که همچون نویسنده راضی کردنش دشوار نیست). دنیای مترجم دنیای پیچیده‌ای است چرا که او واسطه‌ای است که باید رضایت افراد بسیاری را کسب کند و از این لحاظ با نویسنده متفاوت است: نویسنده در نهایت فقط در قبال خویش مسؤول است، اما مترجم علاوه بر این که در قبال خودش مسؤول است مسؤولیهایی دیگر نیز دارد. مترجم باید با توجه به مهارت و دانش خود کتابی را برای ترجمه برگزیند. این کتاب، کتاب او نیز هست که به زبان او و در کشور او منتشر می‌شود. کار نباید برای مترجم سخت و عذاب‌آور باشد و اگر چنان باشد باید رهاش کند. مترجم باید با شهامت از ترجمه خویش دفاع کند. چرا که او استقلال شاعر را ندارد. ضرب‌المثل قدیمی "مترجم خائن است" دیگر اعتباری ندارد، مگر آن که مترجم از قماش افرادی مثل لوتر، کرامول، مارکس و مائو باشد.